بجامهٔ یاقوت

کفش سیمین ذقن را گرفت لب انگشتش مکیدن زیر لب
لب خوبان دهد عشاق را آب که تو تشنه خضر تشنه آب حیوان
صدای بوسه و قند داد بهم آواز آب زندگانی
ز لعل غنچه چون گوهر چکید ره با نهان ازو چون پرسید
بر آمد چشمه از زیر جامان که گشتی ماهی از تلخی گریان
دو آهو دید بر شنجرف محراب بمشق کام از خامه بر جواب
ز بس باریکی که خس قلم آن شاه قلم را ساخت ور شش قلم جا
نهال از شوخ طبعی شد توقف بحرف بر انگشت تصرف
ز بستان فروشد شاخ از زر بر آمد خامهٔ یاقوت در بر
نهالش شد روان در یاسمن بجیب غنچه شبنم ریخت گلچین
چنان در خرق عادت عشق کوشید که آتش زند از سینه جوشید
ز آب آهی که گندم ام گل که از تپش شکم جوشد تا دل
از آن آتش بلا شد اهل دنیا که آب آید بزیر اول ز بالا

زندان

زنان را آن خصم از دردم بهانه که افتاد آمد چون در میانه
چو دود از شمع جست و آتش کن علمش را اجاره که از آن داد کن
قرار از بیقراری داد مولد که را افتاد از شفقت آسود
ز آمیزش بهلو کشیدند بهم پیوند ثریا در دو کشیده
هلالی که از مواد خویش زیستند که در یک بستر از هم دور خفتند
حلیم صبحیان چون بر آمد ز رنج خواب بیداری بر آمد
تکلم که یوسف با زلیخا که ای دیوان حسن یوسف انشا
بکام مهر عزت بارها خواند معمای تو حل ناکرده ماند
چو ما حیرت زده شهد آتش فکر محققم ز آن ز درستی معنی بکر
جواب ما ده کای حبیب الله ز تعبیر ماضی مستقبل آگاه
تو در خواب آمدی بحور خوشیم بپیر دی از برای چه بحویشیم
کل تعبیر الخواب کالحال ز پیوند تو جیدم بعد سی سال
کسی لشکر دان ز ترکستان ترشی چه برجی تو بودی بی دو کلید خوشی

Copyright © King Saud University